سنخیت بین مُدرِک و مُدرَک در ادراک سیالات و ادراک ثابتات

استاد: ببینید در همینجا اگر شما امر لحظه‌ای باشید، ادراک نمی‌شوید. امر لحظه‌ای مکانی باشید، ادراک می‌شوید. امر لحظه‌ای ثابت باشید، ادراک نمی‌شوید. شما چرا توسط ابصار، ادراک می‌شوید؟ چون شما متصرم هستید. یعنی با همه دارید می‌روید. اگر شما یک چیز ثابت بودید؛ خودتان را یک حقیقت ثابت فرض بگیرید، آن وقت درست بود؛ می‌گفتیم مدرِک متصرف نمی‌تواند اشیاء را درک کند. چرا؟؛ چون ریخت مدرِک متصرم دارد زوال پیدا می‌کند. مدرِک ثابت، باید ریخت خودش باشد.

ور مجرد شو مجرد را ببین دیدن هر چیز را شرط است این

بعضی از اساتید می‌فرمودند: «این» یعنی تجرد. «شرط است این»، یعنی مطلقاً. من گمانم این است که شاید نمی‌خواهد این را بگوید. اشان می‌گفتند: علم مطلقاً مجرد است. «دیدن هر چیز را»؛ هر چیزی را می‌خواهی ببینی، «شرط است این»؛ یعنی علم مساوی با تجرد است. ولی شاید سیاق کلامش نمی‌خواهد این را بگوید. «دیدن هر چیز را شرط است این»؛ مسانخت نیاز است. یعنی متصرم، متصرم می‌خواهد. ثابت، ثابت می‌خواهد. مسانخت را می‌گوید نه صرف تجرد را.

شاگرد ۲: بحث شما صغروی است. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «اللّه ممتنع»، لازمه‌ی بیان شما این است که هر چیز ثابتی ممتنع است. ولی اینها با هم تنافی ندارند. چون هر چیز ثابت همان اللّه است. غیر از اللّه چیزی ثابت نیست.

شاگرد: همه‌ی طبایع، ثابتات هستند.

شاگرد ۲: عرض من این است که این جمله درد مورد خداوند است اما با توضیح شما در مورد خیلی از واقعیات می‌شود.

استاد: خیر؛ مقصود از این جمله خیلی روشن است. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: اگر ذوات متصرفه بخواهند مدرک باشند، چون تصریف در ذات آنها است، نمی‌توانند خدای متعال را درک کنند و ذات ثابت لایتناهی مطلق ممتنع است و اباء دارد از اینکه با این ذوات متصرفه درک شود.

شاگرد: فقط خداوند را نمی‌توانند درک کنند ای خیر، هر چیز ثابتی را نمی‌توانند درک کنند؟

شاگرد ۲: چه اشکالی دارد این حرف را بپذیریم؟ بالأخره آنها هم جنبه‌ی علم الهی است.

استاد: اگر برای بحث می‌خواهید مثال بیاورید، آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «وَلِلّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ»[1]، مثل آوردن مشکلی ندارد. نظر شریفتان باشد در مورد وحدت عددی بحث شد. رایج این بود که می‌گفتند وحدت عددی، وحدت غیر عددی. وحدت غیر عددی در اذهانی می‌آمد مختص ذات خداوند متعال و حال اینکه وقتی به آن فکر کردیم، طبق «للّه المثل الاعلی»، می‌توانیم هزار هزار واحد عددی پیدا کنیم. اما نه اینکه آن‌ها خداوند هستند. در جهت غیر عددیت وحدتشان، مثل الهی هستند. «مثل الاعلی». مثل خود اهل البیت علیهم‌السلام هستند که فرمودند: «نحن المثل الاعلی». می‌توانند مثل باشند. خدا نیستند، اما می‌توانند مثل باشند.

اما همین ثابتات خدا نیستند، اما می‌توانند مثل باشند؛ یعنی کسی بفهمد یک ذات متصرف چطور نمی‌تواند ثابت را درک کند؟ این مثل غلط است؟! خیر. خود اهل البیت علیهم السلام برای معارف مثل می‌آوردند. برای اینکه ما بفهمیم چطور می‌شود. استحاله‌ی تناقض را عرض می‌کردم. استحاله‌ی تناقض متصرم است؟! همین خطبه‌ای که حضرت علیه السلام خواندند، مطالبش دارد تغییر پیدا می‌کند؟، مثل جوی آب دارد، می‌رود؟! این خیلی واضح است. معارف، خداوند نیستند: «بِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا يُعْرَفُ»[2]، معارف جزو ثابتات هستند، قلوب که متعلق به نفوس است، در اثر رشد به معارف می‌رسد. در آن روایتی که منسوب به حضرت است، آمده است که قوت نفس مجرد ناطقه، معارف است. البته تعبیر «قوت» نیست. قوت ملائکه، تسبیح است. اما برای نفس ناطقه‌ی کلیه حضرت در روایت کمیل شاید «موطن‌ها» بود. «مقرها العلوم الحقیقیه»، معارف و علوم موطن آن است. مانعی ندارد. منظور اینکه از باب مثل بودن، هیچ مشکلی ندارد.

بنابراین آنچه که مقصود حضرت علیه السلام است را، تناسب حکم و موضوع القاء می‌کند. «ممتنع عن الادراک»، دارند یک ادراکی را می‌گویند که خداوند متعال از آن امتناع دارد. آن ادراک چیست؟ ادراکی است که ذوات متصرفه نمی‌توانند به آن برسند. پس معلوم می‌شود که این تصریف و حال به حال شدن و این عدم بقای آن‌ها است، این استمرار و نقص لحظه به لحظه‌ای آن‌ها است که نمی‌توانند او را درک کنند. این نقص لحظه به لحظه‌ای چطور است که مانع از آن معرفت می‌شود؟، آن معرفت ثبات می‌خواهد. این را که ندارند. می‌گویید: در عالم حس چطور است؟ در عالم حس خدای متعال این متصرم‌ها را در جوی مستمر قرار می‌دهد. استمرار امر عمرو با استمرار زید فرق می‌کند. ولو هر دو لحظه به لحظه، به خداوند محتاج هستند اما دو مسیر و دو کانال وجودی است که خداوند استمرارش را می‌دهد. این دو مستمر در مسیر سیالان می‌توانند «من حیث‌هما متسایلان» یکدیگر را احساس کنند. سنخیت دارند. لذا آن شعر را در اینجا خواندم. «دیدن هر چیز را شرط است این»؛ حس متصرم چه چیزی را می‌بیند؟ محسوس متصرم را می‌بیند. اگر شما ثابت داشته باشید، نمی‌شود بگویند چشم باز کن و آن را ببین. اگر ثابت است، باید چشم عقلت را باز کنی و ببینی. «رآه القلوب بحقائق الایمان»[3]، این یک رؤیت است. «لم ترہ العیون بمشاهدة العیان»[4]؛ اینکه تصریف می‌شود و او هم باید متصرف باشد. باید همراه شما باشد. اگر بخواهید در قطاری که از اینجا در می‌شوید، کسی را که آن بیرون است ببینید، باید همراه شما بیایید. چون شیشه‌ی شما به سرعت در می‌شود و می‌رود. اگر بخواهید کسی که بیرون از قطار است را ببینید باید همراه شما بیایید. این شرط است. بعد او هم باید مثل تو همینطور باشد تا خدای متعال به او بدهد. همینطوری که به تو لحظه به لحظه می‌دهد و جلو می‌روی، به آن مُدرَک محسوس تو لحظه به لحظه بدهد و بگوید با هم بروید و با هم یکدیگر را ببینید. ریخت شما این است. اگر بخواهید این متصرم برگردد و ثابت علی الاطلاق را ببیند؛ کسی که موطنش ورای اینها است را ببیند، نمی‌شود. اصلاً ممکن نیست. لحظه‌ی بعد باقی نیست تا بخواهد ثابتی که لحظه‌ی بعد ثابت است را ادراک کند.

علی أیّ حال، یک وجه از تصریف الذوات بیان شد. وجه دیگرش را هم بیان می‌کنم تا شما ببینید ممکن هست این‌طور باشد یا نه. حضرت علیه السلام می‌خواهند بفرمایند از ادراک ممتنع است، چرا؟: «بما ابتدع من الذوات المتنوعة». چون ذوات متنوع را خلق فرموده است، پس از ادراک امتناع کرده است. ذات او درک نمی‌شود. خُب، چه ربطی دارد خدای متعال ذوات متنوعات را بیافریند و امتناع از رؤیت برای او حاصل شود؟ آیا چنین ملازمه‌ای وجهی دارد یا ندارد؟ در ذهن من فعلاً یک وجه آمده است. حالا شما هم فکر کنید.

و الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۰.

[2]. تحف العقول، ج ۱، ص ۲۴۴.

[3]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۳۰۸.

[4]. همان، ص ۱۰۸.

بازبینی #1
ایجاد شده 22 ژوئیه 2024 16:19:33 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 ژوئیه 2024 16:20:28 توسط ... .